نگرشى بر احكام‏

نگاهى به خمس‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى

خمس، يكى از فرايض مهم اسلامى، بلكه از واجبات مالى در تمام اديان توحيدى بوده است. اين فريضه در حقيقت، قسمتى از بودجه حكومت اسلامى است و فلسفه تشريع آن - چنان‏كه در مباحث آينده مطرح خواهد شد - تعديل در ثروت، كاهش فاصله طبقاتى و رسيدگى به محرومان و نيازمندان وابسته به دستگاه رسالت است.

خمس يعنى چه؟

خمس در فرهنگ لغت، به معناى يك پنجم، و جمع آن، «اَخْماس» است. در «المنجد» آمده است: اَخمَسَ القوم؛ يعنى آن گروه به پنج نفر تقسيم شدند. اَخذ خُمسَ مالِهم؛ يعنى يك پنجم اموالشان را گرفت.(1) در لسان العرب نيز گفته شده است: خَمّستُ مالَ فُلانٍ؛ يعنى يك پنجم اموال فلانى را گرفتم.

در حديث عدىّ بن حاتم آمده است كه گفت: «رَبعتُ فى الجاهليةِ و خَمستُ فى الاسلام؛ در ايام جاهليت، يك چهارم اموال را از غنايم مى‏گرفتم و در اسلام، يك پنجم را مى‏گيرم». چون در آن زمان، فرمانده جنگ يك چهارم اموال را از غنايم مى‏گرفت. وقتى اسلام آمد يك پنجم را تشريع نمود و براى آن، مصارف خاصى قرار داد.(2)

خمس از ديدگاه فقه‏

خمس از نظر فقهى، به وجوب پرداخت يك پنجم و يا بيست درصد از اموال گفته مى‏شود كه شامل هفت چيز مى‏گردد. البته فقهاى اسلام هر كدام طبق مبانى خاصى كه راجع به اين واجب مالى دارند، تعريفى از خمس ارائه داده‏اند كه به چند نمونه اشاره مى‏كنيم:

1 - خمس، حق مالى و امارى است كه محدود به چهارمين كسر (يك پنجم) مى‏باشد. قيد امارى و حكومتى بودن، بيان‏گر فلسفه تشريع خمس است؛ يعنى هدف از قانونى كردن آن، تأمين قسمتى از بودجه حكومت اسلامى است و ربطى به ماليات معمول در حكومت‏ها ندارد.(3)

2 - صاحب جواهر مى‏گويد: «خمس، حقى است مالى كه مالك الملك به بندگانش بالاصاله (نه به واسطه نذر و عهد) واجب ساخته تا براى بنى هاشميان به عوض زكات پرداخت گردد كه از آن محرومند.»(4)

3 - يكى از فقهاى معاصر مى‏فرمايد: «خمس از نظر شرعى، اموالى است كه معادل يك پنجم آن را شارع مقدس براى مصارف خاصى قرار داده است.»(5)

4 - سيدكاظم يزدى در عروة الوثقى مى‏فرمايد: خمس، از واجبات و فرايض اسلامى محسوب مى‏شود كه خداوند متعال براى حضرت محمد (ص) و ذريّه او به جاى زكات قرار داده است. در واقع، اين دستور نوعى احترام به سادات است و طبق روايات معصومين (عليهم السلام) هر كسى كه از پرداخت خمس مال، يك درهم و يا كمتر از آن را دريغ ورزد، در جرگه ظالمان و غاصبان حقوق آل محمد (ص) قرار مى‏گيرد.

تاريخچه خمس اموال‏

بر اساس برخى از روايات دينى، تاريخچه خمس به عصر حضرت ابراهيم (ع) بر مى‏گردد. گفته شده وى نخستين كسى بود كه اموال خود را تخميس كرد. در بعضى از منابع روايى، اين عمل به عبدالمطّلب نيز نسبت داده شده كه شايد در راستاى عمل به سنّت حضرت ابراهيم (ع) بوده است. مى‏گويند وى گنجى را پيدا كرد و خمس آن را خارج نمود.(6)

برخى از محققان اين نظر را تقويت كرده‏اند كه خمس در همان اوايل بعثت، تشريع شده بود و دليل آن را كلام حضرت على (ع) به هنگام احتجاج با ياران سقيفه مى‏دانند كه مى‏فرمايد: «نشدّكم بالله افيكم احد كان يأخذ الخمس مع النّبى قبل ان يؤمن احد من قرابته غيرى و غير فاطمة قالوا: اللّهم لا؛(7) شما را به خدا سوگند مى‏دهم آيا در ميان شما كسى جز من و فاطمه وجود دارد كه پيش از اين‏كه از خويشاوندان پيامبر اكرم (ص) به او ايمان بياورد همراه رسول خدا (ص) از خمس استفاده كرده باشد، گفتند: به خدا سوگند، نه». مراد از خمس در اين روايت، خمس اموال خديجه است كه به صورت خصوصى انجام گرفته است و حضرت على و فاطمه (عليهما السلام) در آن تصرف كرده‏اند.

امام خمينى (ره) مى‏فرمايند: تمام مذاهب اسلامى، از سنّى و شيعه به اتفاق آرا معتقدند كه پيامبر (ص) يك سهم از خمس را مى‏گرفتند و خويشاوندان آن، سهم ديگر را. اين حكم هم‏چنان ثابت بود و تغيير نكرد تا ابوبكر خليفه شد و سهم پيامبر (ص) و اقرباى او را حذف كرد و خمس را از صاحبان اصلى منع نمود؛ چنان‏كه مرحوم بخارى در صحيح خود در باب غزوه خيبر نقل مى‏كند كه: «فاطمه زهرا (س) اموال باقى مانده از خمس خيبر را از ابوبكر مطالبه كرد و او از دادن آن خوددارى كرد. فاطمه (س) هم از وى اعراض نمود و تا آخر عمر با او تكلّم نكرد.»(8)

در فرازى ديگر از «صحيح بخارى» و نيز در «صحيح مسلم» و در تفسير كشّاف(9) آمده است كه: «ابوبكر، خمس را از بنى هاشم منع كرد»، در حالى‏كه اين ممانعت، مخالف با صريح قرآن مى‏باشد. اين مطلب نزد عامه و خاصه، معلوم و واضح است.

وضعيت خمس در صدر اسلام‏

بعضى مى‏گويند: گرفتن خمس، در كتاب خدا، سنّت رسول اكرم (ص) و سيره خلفا و مسلمانان صدر اسلام ديده نشده است و آيه 41 سوره انفال مربوط به غنايم جنگى است. وانگهى، اگر خمسِ مطلق مال واجب بود، خدا در قرآن به يك آيه بسنده نمى‏كرد. از سوى ديگر، در سيره سلاطين جور و غاصبان خلافت؛ مانند خلفاى بنى اميّه و بنى عباس، چيزى به نام خمس مطرح نبوده است؛ در حالى كه اگر كوچك‏ترين سند و مدركى براى خمس داشتند، قطعاً آن را از مردم مطالبه مى‏كردند.

پاسخ ما

اولاً: آيه خمس - چنان‏كه در مباحث آتى خواهد آمد - منحصر به آيه فوق الذكر نيست، بلكه قرآن به شكل‏هاى مختلفى و از جمله، با اشاره و كنايه، از خمس مال سخن به ميان آورده است؛ مانند: «و فى اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم».(10) همواره در اموال نيكوكاران، حقّى براى سائل و محروم بوده است كه شامل حقوق واجب مثل خمس و زكات و هم‏چنين صدقات استحبابى مى‏شود.

ثانياً: شيوه قرآن، اجمال‏گويى است و تفصيل آن به سنّت مربوط مى‏شود؛ چنان‏كه در قرآن به ركعات و اركان نماز اشاره نشده است، اما از سنّت پيامبر (ص) و قول و رفتار ايشان، تعداد ركعات و اركان آن فهميده مى‏شود.

ثالثاً: چون در صدر اسلام مسلمان‏ها غالباً از طريق كشاورزى و دام‏دارى ارتزاق مى‏كردند، از اين‏رو در كتاب و سنّت به موضوع زكات بيشتر عنايت شده و صريحاً به آن امر شده‏اند: «خُذْ من اموالهم صدقه».(11)

رابعاً: بعضى از مورّخان اهل سنّت نوشته‏اند كه رسول اسلام (ص) مأمورينى را براى گرفتن خمس اموال به شهرهاى ديگر مى‏فرستاد، كه به چند نمونه بسنده مى‏كنيم:

يكم - پيامبر اكرم (ص) عمرو بن حزم را براى جمع آورى خمس و زكات به يمن فرستاد، با اين‏كه در آن سرزمين، جنگى در كار نبود. ابن سعد مى‏نويسد: «پيامبر اكرم (ص) با برخى از قبايل، عهدنامه‏اى امضا كردند كه زمين و دشت و درّه‏ها و آن‏چه در آنهاست، در اختيار شماست تا حيوانات از گياهانش بهره ببرند و خودتان از آب‏هاى آن استفاده كنيد، مشروط بر اين‏كه خمس اموالتان را پرداخت كنيد.»(12)

دوم - رسول اكرم (ص) به سعد هذيم و جذام كه از رؤساى دو طايفه معروف بودند، نامه‏اى نوشت و دستور داد: زكات و خمس را به مأموران تحويل دهند.(13)

سوم - «بلاذرى» صورت عهدنامه‏اى از رسول خدا (ص) را تدوين و ارائه داده كه در آن، پس از نام خدا و ذكر آيه «يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود»، چنين نوشته است: «امره بتقوى الله فى الامر كله و أن يأخذ من المغانم خمس الله؛(14) پيامبر (ص) آنان را به تقواى الهى در تمام كارها امر كرد و فرمود: از غنيمت‏ها و فوايد كسب و تجارت و مطلق منافع مالى، خمس خدا را بگيريد و محاسبه كنيد.»

چهارم - حضرت نامه‏اى به «وائل بن حجر» نوشت كه: «فى السيوب الخمس»؛ در اموالى كه ذخيره شده و از آن استفاده نشده است، خمس واجب مى‏شود.

پنجم - از حسن اتفاق و بر خلاف پندار اشكال گيرنده، در تاريخ شيعه و سنّى آمده است كه عبدالرحمن بن ابى ليلى مى‏گويد: از حضرت على (ع) پرسيدم: روش ابابكر و عمر درباره سهم شما (بنى هاشم) از خمس چگونه بوده است؟ حضرت فرمود: اما در عهد خلافت ابوبكر، خمس مال نبود و آن‏چه بود ايشان مى‏پرداخت. عمر نيز هر بار كه خمسى به دستش مى‏رسيد سهم ما را مى‏داد تا اين‏كه خمس شوش و جندى شاپور را آوردند. در آن هنگام من نيز حاضر بودم، او رو كرد به من و گفت: اين سهم شما از خمس است، ولى اكنون بيت‏المال خالى شده و مسلمان‏ها سخت در تنگنا قرار دارند. اگر موافقت كنيد فعلاً از حق خود صرف نظر كرده تا آن را در بيت‏المال قرار دهم و چون مال زيادى فراهم شد معادل آن را به شما مى‏پردازم. من گفتم: مانعى ندارد. در اين هنگام ابن عباس از جايش بلند شد و گفت: تو را چه رسد كه ما را از حقمان محروم سازى؟ من به او گفتم: اى اباالفضل! ما به ترحّم بر مسلمان‏ها از ديگران سزاوارتريم... عبدالرحمان مى‏گويد: امام على (ع) هم‏چنان به گفتارش ادامه داد تا اين‏كه فرمود: خداوند صدقه را بر پيغمبر و اهل بيت او حرام كرده است، از اين‏رو سهمى از خمس را به آنان اختصاص داد.(15)

جالب آن‏كه عين همين سخن را امام شافعى از ابو حنيفه و او از عبدالله بن ابى ليلى بدين مضمون نقل كرده است كه در عهد خلافت عمر، مال فراوانى از فارس و شوش آورده بودند، عمر گفت: اى بنى هاشم! حق خود را از غنايم به ما وام دهيد تا بعداً به شما بر گردانيم. حضرت على (ع) قبول كرد، ولى ابن عباس گفت: مى‏ترسم براى هميشه حقمان از دستمان خارج شود و چنان شد كه او گفت. عمر از دنيا رفت و دِينش را ادا نكرد.(16)

دلايل قرآنى خمس‏

اولين اعلام عمومى وجوب خمس، با نزول آيه 41 سوره انفال انجام گرفت. اين آيه به دليل آن‏كه در بين آيات مربوط به جنگ بدر قرار دارد، چنين برداشت مى‏شود كه اعلام تشريع خمس، در اين مقطع زمانى؛ يعنى رمضان سال دوم هجرت بوده است. از مضمون آيه و مجموع روايات مربوط به خمس چنين استنباط مى‏شود كه خمس به سه دليل تشريع شده است: 1 - تأمين بودجه حكومت اسلامى؛ 2 - برطرف كردن نياز خاندان رسالت؛ 3 - تعديل ثروت و از بين بردن شكاف طبقاتى.

گرچه بين شيعه و برخى از اهل سنّت در حكمت قانونى شدن خمس، اختلاف است، ولى شواهد و قراينى در آيه وجود دارد كه مى‏توان اين اهداف را در كيفيت كلمات يافت؛ مثلاً كلمه «لله خمسه» مى‏فهماند كه بخش اعظم از خمس براى تأمين بودجه حكومتى و اعلاى كلمة الله است و قسمت اندكى از آن، سهم فقراى سادات و تأمين زندگى زاهدانه آنان است كه به آن نيز تصريح شده است. كلمه «اعلموا» و «انما» نيز بر اين حقيقت تأكيد مضاعفى دارد؛ گويا مى‏خواهد بفرمايد: خمسِ غنيمت، از آن خدا و رسول است و سهم سادات نيز از صندوق دولت تأمين مى‏شود، چرا كه زكات بر اهل بيت پيغمبر (ص) حرام است.

البته با توجه به فراوانى خمس اموال كه شامل خمس تمام غنايم جنگى و از جمله زمين‏ها و مزرعه‏ها نيز مى‏شود، نمى‏توان گفت: خمس، صرفاً براى تأمين مخارج ساداتِ مستحق، تشريع شده است، چرا كه مقتضاى اطلاق آيه «و اعلموا انّما غنمتم من شى‏ء فان لله خمسه» اين است كه فقط يك پنجم از كل غنايم براى خدا و پيامبر (ص) و بقيه اصنافِ متعلق به آن حضرت است و چهار پنجم باقى مانده براى غنيمت گيرنده‏ها و جنگ‏جويان مى‏باشد.

در اين حكم، بين انواع غنيمت‏هاى گرفته شده فرقى گذاشته نشده است. بعضى از عالمان بر اين عقيده‏اند كه منظور از غنيمت در اين آيه، اعم از غنايم جنگى و غير آن مى‏باشد؛ چنان‏كه مرحوم طبرسى، مفسّر كبير و اديب نامى چنين تفسير كرده است.(17) ولى مرحوم شيخ طوسى معتقد است كه مقصود از غنايم در آيه فوق، فقط غنايم جنگى مى‏باشد؛ همان‏گونه كه بين مفسّران اهل سنّت نيز معروف شده است.

اين احتمال از سياق آيه و مضامين آيات پيشين و پس از آن ظاهرتر به نظر مى‏رسد، ولى روايات و احاديث درباره مفهوم غنيمت، مختلف است و انواع فوايد مالى را در بر مى‏گيرد.

در هر صورت، از اطلاق آيه استفاده مى‏شود كه فرقى بين زمين‏هاى به غنيمت گرفته شده باير و غير آنها وجود ندارد. به مجرّد اين‏كه منطقه‏اى فتح شد تمام آن منطقه با متعلّقاتش، از غنايم جنگى محسوب مى‏گردد، خواه زمين‏هاى آن منطقه در زمان فتح، آباد باشد يا از موات محسوب شود، چرا كه زمين‏هاى موات هم بى‏ارزش نيست و جزو املاك حاكم اسلامى است و براى حكومت فوايد زيادى دارد.

وانگهى، در احتساب غنيمت‏هاى به دست آمده لازم نيست بالفعل نفع خاصى بر آن مترتب باشد؛ مانند زراعت و غلّه، چرا كه فوايد ديگر آنها براى دولت‏ها كمتر از زراعت و غلّه نيست. از اين‏رو زمين‏هاى موات هم جزء غنيمت محسوب مى‏شودو به آنها خمس تعلق مى‏گيرد.

از حسن اتفاق، حكم زمين‏هاى فتح شده نيز به همين منوال است، چه اين فتح با اجازه امام باشد يا بدون اذن صورت گيرد؛ چنان‏كه حكم زمين‏هايى كه با مصالحه و بدون جنگ و درگيرى در تصرف مسلمانان قرار مى‏گيرد، بدين‏گونه است. ولى اگر بگوييم زمين‏هاى موات و انفال، مخصوص امام مسلمانان و زمين‏هاى مفتوح العَنْوَه (آنهايى كه با جنگ به تصرف مسلمان‏ها در آمده‏اند) خاص مسلمانان است و براى اراضى‏اى كه با صلح واگذار شده بايد جزيه و ماليات داده شود و يا زمين‏هاى صلح مطابق صلاح‏ديد والى به شكلى كه مصلحت مسلمانان در آن باشد، با كفار معامله شود، اگر اين‏گونه قيود را اضافه كنيم، ديگر زمين‏هاى به غنيمت گرفته شده تحت اطلاق آيه خمس باقى نمى‏ماند و از انفال محسوب مى‏شود.

در هر صورت، فلسفه تشريع خمس نمى‏تواند فقط براى اداره زندگى اندكى از سادات مستمند و يتيمان و در راه ماندگان آنها باشد، بلكه بودجه آن براى اداره حكومت اسلامى است. منتها براى اين‏كه حرمت سادات محفوظ بماند، گفته شده از اين صندوق دولتى، بستگان پيامبر نيز اداره شوند، چون زكات و صدقات واجب بر آنها حرام است.

جمله «و اعلموا» كه در اول آيه آمده، علاوه بر اهميت دادن به اين حكم، در واقع هشدار و تحريصى است به مؤمنان پيروز در جنگ بدر كه وقتى از به دست آوردن غنايم و منافع مادى شادمان مى‏شوند، مبادا حبّ مال آنان را سرمست كند و از پرداخت خمس آن غفلت نمايند. مضافاً اين‏كه، خمس يك تكليف الهى است براى تمام مؤمنان تا روز قيامت، زيرا قرآن يك كتاب زنده و پوياست و اختصاص به يك نسل و عصر ندارد، بلكه يك حكم همگانى و دستور ابدى است و به تناسب حكم و موضوع، شامل كليه مخاطبان بالفعل و بالقوّه در هر عصر و نسلى مى‏شود.

كلمه «انما» بر تأكيد مضاعفى دلالت دارد؛ به اين بيان كه حرف تأكيد (انّ) را به موصول (ما) كه از مبهمات است، معلّق ساخته تا بر عموم دلالت كند و بر تشريع قاطع اين دستور تأكيد نمايد. كلمه «من شى‏ء» نيز مبهم ديگرى است تا فراتر از غنيمت جنگى؛ يعنى هر منفعت و سود مالى را شامل شود.

مخاطبان آيه خمس‏

اگر به ظاهر آيه نگاه كنيم در مى‏يابيم كه مخاطبان اصلى آن، مسلمانان عصر حضور پيامبر و نزول قرآن مى‏باشند، ليكن به تناسب ابديت احكامِ اين كتاب آسمانى، مشخص مى‏شود كه مخاطبان آيه، همه مؤمنان هستند، زيرا بر كافران و اهل كتاب، خمس واجب نيست، چون آنان مكلّف به فروع دين نمى‏باشند.

از آن‏جا كه اقرار به مضمون و پذيرش اين فريضه مالى و پرداخت آن بر اذهان مخاطبان، مشكل است، لذا خداوند متعال آن را از نشانه‏هاى ايمان به حساب آورده است: «ان كنتم آمنتم بالله و ما انزلنا على عبدنا».

در اين آيه، چهار مرتبه ضمير جمع مخاطب تكرار شده است تا اهميت اين حكم الهى را براى دارندگان خمس يادآور شود: «و اعلموا»، «غنمتم»، «كنتم» و «آمنتم».

اكثر علماى اهل سنّت از كلمه «غنمتم»، به دليل هم‏ريشگى با غنيمت جنگى، چنين برداشت كرده‏اند كه مقصود از آيه خمس، فقط بيان حكم غنايم جنگى مى‏باشد و اكنون كه جنگى در كار نيست موضوع خمس به كلى منتفى است و اين آيه صرفاً براى تلاوت ثواب دارد و محتوا و مضمون قابل عمل و اجرايى در زمان صلح ندارد.

در پاسخ مى‏گوييم: اولاً، غنيمت در لغت - چنان‏كه ذيلاً خواهد آمد - مطلق منافع را مى‏گويند. در ثانى، اهل سنّت كه طراحان اين برداشت هستند، خودشان حداقل براى معادن و گنج‏ها، خمس قائل‏اند و براى وجوب پرداخت آن، به همين آيه استدلال كرده‏اند. اگر كلمه «غنمتم» منحصر در غنيمت جنگى باشد و بس، پس از كجاى قرآن خمس معادن و گنج‏ها را فهميده‏اند. بنابر اين روشن مى‏شود كه غنيمت از نظر فرهنگ لغت، شامل هر نوع فايده و سود اقتصادى مى‏شود كه يكى از مصاديق آن، غنايم و فوايد جنگى است.

البته براى اثبات اين مطلب، غنيمت را از نظر كتاب‏هاى لغت بررسى مى‏كنيم كه خوش‏بختانه نويسندگان آنها اكثراً از اهل سنّت هستند.

غنيمت در فرهنگ لغت‏

الف) لسان العرب: «الفوزُ بالشى‏ء مِن غير مَشقّة»؛(18) غنيمت يعنى دست يافتن به چيزى بدون مشقّت، در صورتى كه غنيمت جنگى بدون مشقّت به دست نمى‏آيد.

ب) قرطبى، از مفسّران اهل سنّت مى‏نويسد: «الغُنمُ و الغَنيمة اصابةُ الفائدةِ من جهةِ تجارةٍ او عملٍ او حربٍ و ينطبق بحسب مورد نزول الآية على غنيمةِ الحرب؛(19) غنيمت در لغت، دست‏يابى به سود و فايده‏اى است كه از طريق كار يا تجارت يا جنگ به دست آمده باشد و به حسب مورد و شأن نزول آيه، بر غنيمت جنگى منطبق مى‏شود». سپس اضافه مى‏كند: «و لا تقضِى اللغة هذا التخصيصَ على ما بينّاه و لكن عرفُ الشّرعِ قيّدا للّفظ بهذا النوع؛(20) واژه غنيمت اين نوع تخصيص را بر نمى‏تابد ولى عرف متشرّعه، لغت را به غنيمت جنگى مقيّد نموده‏اند». وگرنه شارع مقدس هيچ‏گونه قيدى براى غنيمت نياورده است.

ج) نظر علامه طباطبائى نيز عيناً مانند نظر قرطبى است، وى مى‏نويسد: غنيمت، رسيدن به فايده‏اى است كه از رهگذر تجارت و كسب و كار و يا جنگ به دست آمده باشد، ولى عرف جامعه، غنيمت در اين آيه را به حسب شأن نزول، بر غنايم جنگى تطبيق مى‏كنند.

د) مرحوم طريحى، لغت شناس معروف مى‏نويسد: «الغنيمةُ فى الاصل هى الفائدةُ المكتسبةُ و لكن اصطلح جماعةٌ على انَّ ما اخذ من الكفار ان كان من غير قتالٍ فهو فى‏ءٌ و ان كان مع القتال فهو غنيمةٌ؛(21) غنيمت در اصل، همان فايده به دست آمده است، ولى گروهى اصطلاحاً به آن‏چه از كفار گرفته مى‏شود، اگر بدون جنگ و درگيرى باشد، فى‏ء (انفال) مى‏گويند و اگر با جنگ گرفته شود، غنيمت مى‏نامند.»

ه.) راغب اصفهانى در مفردات القرآن بدين مضمون اشاره دارد و مى‏گويد: «الغَنَمُ معروفٌ و الغُنُم اصابته و الظفر به ثم استعمل فى كل مظفور به من جهةِ العدى‏ و غيرهم». غنم يعنى گوسفند كه معروف است و غنيمت، دست‏يابى به منفعت و سود است. سپس درباره هر سود به دست آمده‏اى كه در سايه پيروزى بر دشمن و يا كسب و كار فراهم گرديده، به كار رفته است.

در المنجد نيز آمده است: «الغنيمةُ ما يؤخذ من المحاربين المُكسَبُ عموماً يقال غنيمة بارده‏اى طيبة بلا تعب».(22) صاحب المنجد، اولين معناى غنيمت را غنيمت جنگى مى‏داند، ولى معناى دوم را به هر فايده‏اى اطلاق مى‏كند كه بدون رنج به دست آيد.

از مجموع كتاب‏هاى لغت فهميده مى‏شود كه غنيمت، به معناى مطلق فوايدى است كه از طريق كسب و تجارت و... به دست آمده باشد. ولى به دليل اين‏كه آيه در ميان آيات جنگ بدر نازل شده و غنايم جنگى اولين فايده‏اى بوده كه مسلمان‏ها به دست آورده بودند، لذا با نزول اين آيه، خمس غنايم جنگى واجب گرديد و پس از آن نيز چون زندگى مردم اغلب از طريق كشاورزى و دام‏دارى اداره مى‏شد، بيشتر از زكات سخن به ميان آمد و خمس، مغفول‏عنه واقع شد. وگرنه همين ماده (غنيمت) در قرآن كريم در مفهوم وسيع آن به كار رفته است؛ چنان‏كه در آيه‏اى مى‏فرمايد: «تبتغونَ عرضَ الحياة الدّنيا فعند اللّه مغانِمَ كثيرة؛(23) آيا مى‏خواهيد منافع ناپايدار دنيا را به دست آوريد و حال آن‏كه در پيش‏گاه خدا غنايم بسيارى است.»

بدون شك مقصود از غنايمى كه در پيش خداست فقط غنيمت جنگى نيست، بلكه منابع رزق و روزى مراد است. در كلمات امامان نيز غنيمت به معناى مطلق فايده آمده است: «انّكم ان اغنمتُم صالح الاعمالِ نلتم من الآخرة نهايةَ الآمالِ؛ اگر اعمال نيك و شايسته را به غنيمت ببريد، به منتهاى آرزوى خود در قيامت مى‏رسيد.»

پي نوشت ها:

1) المنجد، ماده خَمَسَ.

2) به نقل از: لسان العرب، ج 6، ص 70.

3) فياضى زنجانى، ذخائر الامامة، كتاب الخمس، ص 30.

4) جواهر الكلام، ج 16، ص 2.

5) ولايت الفقيه، ج 3، ص 46.

6) وسائل الشيعه، ج 6، ص 346.

7) سيدجعفر مرتضى عاملى، الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج 3، ص 228.

8) صحيح بخارى، ج 2، كتاب المغازى، باب 40، غزوه خيبر، ص 55.

9) كشّاف، ج 2، ص 221 و احكام القرآن ابن عربى، ج 2، ص 856.

10) ذاريات (51) آيه 19.

11) توبه (9) آيه 103.

12) طبقات ابن سعد، ج 4، ص 168؛ الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج 3، ص 314 و كنزل العمال، ج 7، ص 67.

13) طبقات ابن سعد، ج 1، ص 27 - 24.

14) فتوح البلدان، ص 81.

15) كنزالعمال، ج 4، ص 519.

16) همان، ص 520.

17) مجمع البيان، ج 4، ص 836.

18) لسان العرب، ج 12، ص 445، كلمه غنم.

19) الجامع لاحكام القرآن، ج 8، ص 1.

20) همان.

21) مجمع البحرين، ج 6، ص 129.

22) المنجد، كلمه غَنِمَ.

23) نساء (4) آيه 94.